

**نواب محمدزمانخان ونقش اودرقيام کابل**

(۱۸۴۱-۱۸۴۲)

**سيمای نواب محمدزمانخان و اوضاع کابل بنابر اکبرنامه:**

نواب محمدزمانخان فرزند نواب اسدخان ابن سردار پاينده خان، يکي از رجال وطن دوست و خير انديش ورهبر مبارزين ملي در دوران جنگ اول افغان وانگليس بود، که متاسفانه آنچنانکه حق اوست، در تاريخ کشور ما وبخصوص تاريخ قرن ۱۹ ميلادی بدرستی معرفی نشده است.

درست نمیدانم که چرا مؤرخين ما، از ياد اين غازيمرد مبارز که در بدترين و دشوارترين روزهای تسلط انگليسيا بر کشور، مرکز و محور آمال سران و خوانين و شورشيان کابل و حومه آن بود و تا پيروزی کامل مبارزين بردشمن و اخراج آنان از کابل، در مقام رهبری و اداره مبارزين ملي فرارداشت، از او آن چنانکه شایسه است يادی نکرده اند؟ حال آنکه او در تمام اقدامات و عملیات ضدانگليسي و ضد بيگانه پرستان، مرتکب عملی که مایه سرافکنگی برای وطن و پندارانش شمرده شود، نشده است.

يکي از منابع بسیار معتبر و دست اول جنگ اول افغان وانگليس، اکبرنامه، اثر حماسی از حميد کشمیری است که در سال ۱۲۶۰ هـ (= ۱۸۴۴) به نظم کشيده شده است و چون اين اثر دوسال بعد از ختم جنگ انشاء شده است، ميتوان بيش از هر منبع و مدرک ديگری بر آن باور داشت.

در اين منظومه، نقش نواب محمدزمان خان، بسی چشمگیرتر از نقش نایب امين الله خان لوگری و عبدالله خان اچکزایی است. بنابر اکبرنامه، او مردی اندیشمند، ورای زن خردمندی است که مشکلات را از پيش پای مبارزين با سرانگشت تدبير می گشاید و اوست که در بحرانی ترين اوضاع و احوال کشور که زورگویی و حق کشی و بی مبالائی انگليسيا وانگليس مشربها مردم را بستوه آورده بود، خوانين و بزرگان کابل را به مشوره فرامیخواند و راه نجات مردم را از زیر سلطه بيگانگان به آنها نشان میدهد. بنابر نقش نواب محمدزمانخان را در قيام ملي از قول حميد کشمیری دنبال میکنيم.

حميد کشمیری اوضاع آن روزگار کابل رابع از تبعيد امير دوست محمدخان بدینگونه ترسيم میکند:

نشستند ایمن سران فرنگ	زانديشه فتنه کين و جنگ
در ظلم یکباره کردند باز	نمودند دست تطاول دراز
ببردند از را عيان گله ها	نهادند در غله دان غله ها
شده مردم از عدل و داد فرنگ	به حالی که رنجور بادا فرنگ
ز ناموس در شهر نامی نماند	به ساز و به قانون مقامی نماند
خوانين چنان آبرو ريختند	که چون خاک با آب آميختند
به یکبارگی پا و بی سر شدند	ز کشميريان هم زيون تر شدند
چوزينگونه کابل پر آشوب شد	به انواع محنت لگد کوب شد

هر آنکس که بر حال خود ميگريست

هميگفت خود کرده را چاره نيست (۱)

چون از اين وضع مردم بستوه آمده بودند، سران و بزرگان شهر از اينجا و آنجا صدای اعتراض خود را بلند کردند. بنابر روايت اکبرنامه، برنس به شاه شجاع از دست بزرگان کابل شکايت کرد و پيشنهاده نمود تا شاه آنها را از پایتخت بدور سازد. شاه شجاع آن پيشنهاده را به جان پذيرفت و سران اقوام و منتفذين کابل رابحضور خواست و امر نمود تا خود را برای سفر هندوستان آماده کنند. سران و بزرگان کابل که از آن میان نواب محمدزمانخان، عبدالسلام خان پوپلزائی، عبدالله خان اچکزایی و امين الله خان لوگری، نواب جبار خان و سردار عثمان خان و محمدشاه خان سرشناس تر بودند، پس از بازگشت از حضور شاه با هم به مشوره پرداختند و نواب محمدزمانخان را به رهبری خویش انتخاب کردند. در همین مجلس فيصله به عمل آمد تا محمدشاه خان بابکرخيل و عبدالعزيزخان جبارخيل رؤسای اقوام غلجائی مسکون

درخوردکابل، تیزین وگندمک راه مواصلائی کابل- جلال آباد را مسدود کنند. وبعد برسربرنس که مایه فساد و تبعید بزرگان کابل بود، هجوم برده او را نابود کنند و در قطع وقمع دشمن کمر بندند. این مطالب را حمید کشمیری بخوبی بیان واز اجراءات شاه شجاع چنین میگوید:

همه نامداران فراهم نمود  
زبان تملق بیان برگشود  
به تمهید گفت ای خوانین من  
وفادار وغمخوار دیرین من  
زبس حسن خدمت که ورزیده اید  
به انواع بخشش پسندیده اید  
چو صیت نکویی نماند نهان  
به لندن شنیده است شاه جهان  
چنان از شماراضی و خوشدلتست  
که هر دم به دیدن دلش مایلست  
بباید به خدمت بیستن کمر  
بدان سوشدن پا نموده زسر(۲)

خوانین کابل از شنیدن سخنان شاه هک وپک ماندند وهریک در فکری فرو رفتند، از آن میان میان نواب محمدزمانخان به شاه شجاع گفت:

زبارکزیها محمد زمان  
یکی بود هشیار و شیرین زبان  
بگفت: ای شهنشاه داراحشم  
زتختت کمین پایه تر، تخت جم  
بجان وتن ماست حکمت روان  
چو حکمی که نازل شد از آسمان  
بهرسو که گوئی شتابنده ایم  
چه آنجا چه اینجا کمین بنده ایم  
ولیکن چو پیش است راه دراز  
ضروراست زاد ره و برگ و ساز  
بباید که بهر سرانجام آن  
بود چند گه مهلتی در میان  
ملک گفت در بیستن بار خویش  
بسازید تا هفته ای کار خویش

پس از هفته تعجیل رفتن کنید

سخن ختم شد، ختم گفتن کنید(۳)

خوانین کابل هر یک مانند مرغی که از قفس پریده باشد، از دربار بدرجستند و به خانه های خود برگشتند و فردای آن روز درخانه محمدزمان خان به مشورت نشستند.

### مشوره محمدزمانخان به بزرگان کابل

خوانین کابل زمین یکسره  
فراهم نشستند در مشوره  
زبارکزیها محمد زمان  
دگر خان عثمان وجبار خان  
زقوم اچکزی بلند احتشام  
یکی خان عبدالهش بود نام  
زغلجائیان شاه خان بود نیز  
محمد امین خان عالی مقام  
دگر نامور نام، عبدالسلام  
محمد زمان خان فرخ نهاد  
بگفتار شیرین زبان برگشاد  
که یاران شنیدید گفتار شاه  
زیانش چه گوید چه دارد بدل  
بدیدید آن آب در زیرکاه  
ادای نکو، معنی جان گسل  
از این گفت آن گفته پیچ پیچ  
که دانست کاین ها ندانند هیچ  
خیالش که مارابه نیرنگ ورنگ  
بسازد گرفتار قید فرنگ  
حریف است در بند آزار ما  
نمی بردمش حيله ای گریکار  
فستاده در اندیشه کار ما  
کنون چاره کار در دست ماست  
نگشتی ز ما هیچ کس رستگار  
هنوز آب طوفان نرفته زسر  
کمان وزره تیر در دست ماست  
ببندید بر چاره سازی کمر  
به شمشیر مردان به میدان جنگ  
به از زنده ماندن به قید فرنگ

كجارت غيرت چه شدنام و تنگ چرا درهرا سید از این ریورنگ

به هم اندرین ورطه ایم آشنا

بگوئید چونست تدبیر ما (۴)

بدینسان ملاحظه میشود که نواب محمدزمانخان، آن شخصیت قابل توجهی است که بزرگان و مشران کابل را به قیام برضد فرنگی ها و فرنگی مآبان دعوت می نماید و تنگ و غیرت افغانی را به یاد آنان میدهد و مرگ مردانه در میدان جنگ را برزنده ماندن در دست فرنگی ترجیح میدهد. و بنابر نفوذ و هوشیاری و تدبیر خود در میان سران و بزرگان کابل از اعتبار قابل اعتنائی برخوردار است. خوانین پس از استماع این سخنان محمدزمانخان، از عدم موجودیت کسی که رهبری آنها را بر عهده بگیرد اظهار تاسف می کنند و از نواب محمدزمان خان کهن سال، تقاضای رهبری قیام مردم کابل را مینمایند.

### انتخاب محمدزمانخان به رهبری مبارزین ملی

بگفتندش ای سرور نامور	خردمند و هوشیار و روشن گهر
به ما نیز مغزیست در زیر پوست	بخوبی شناسیم دشمن زدوست
ولیکن چه سازیم بیسر شدیم	به مانند شهباز، بی پر شدیم
چه تنها کند مرد جنگ آزمای	که بی سرچه برخیزد از دست ما
سپاهی بدنبال سر، سر دهند	چو سر شد، به آوارگی سرنهند
تو بر خویش کن اختیار سری	درین کار، باقی زما بنگری
به دارنده آسمان و زمین	به قرآن و پیغمبر پاک دین
که ما از دل و جان از آن توایم	سرافکنده آستان توایم
از این پس ز فرمان تو نگذریم	بگوهر چه خواهی که فرمان بریم
محمد زمان را چو گفتار شان	به سوگند داد از درستی نشان
بگفت: ای بزرگان صادق نفس	کنون نیست اندیشه از هیچکس
سپارید خود را به یزدان پاک	مدارید از دشمنان هیچ پاک
خدا داد چون دولت اتفاق	بکوشید در قلع و قمع نفاق
درین سرزمین ماده آیین فساد	نه بینیم، مگر برنس بد نژاد
چو شیطان همه فتنه برنس کند	نهان رفته تعلیم هرکس کند
گراین سگ نسازد مقرر در سقر	دگر نیست ما را مقرر جز سفر

بباید بدانندش کنون کار کرد

بصد حیلہ دشمن گرفتار کرد (۵)

سپس محمدزمانخان پیشنهاد کرد که قبل از کار برنس، محمدشاه خان غلجائی و عبدالعزیز جبار خیل به سوی گندمک حرکت کنند و توسط اقوام غلجائی خویش راه کاروان های تجارتي را مسدود نمایند. و وقتی عساکر دولتی بدانسو حرکت کنند، مبارزین کابل بر سر برنس حمله ببرند و کار دیگران را نیز یکسره نمایند. اعضای مجلس این پیشنهاد را تأیید کردند و دونفر از سران اقوام غلجائی به سوی دیار و اقوام خویش به حرکت افتادند. دیری نگذشت که کاروانی از پشاور به سوی کابل پیش آمد و توطئه شورشیان غلجائی غارت شد. تاجران به شاه شکایت بردند و شاه شجاع قشون بزرگی را برای سرکوبی متمردين بسوی شرق سوق نمود، اما این قشون وقتی در دره های تیزین رسید، مورد حمله شدید شورشیان غلجائی قرار گرفت و تلفاتی بی شماری برجای گذاشت. مبارزین پس از اختلال امنیت راه کابل-جلال آباد و اعزام قوای دولتی بدان صوب، تصمیم گرفتند که اکنون باید کار برنس را یک طرفه سازند. پس محمدزمانخان رهبر مبارزین، بقول حمید کشمیری دستور داد بخانه برنس حمله کنند:

### حمله برخانه برنس

محمد زمان گفت: با یاوران

که ای هوشیاران و نام آوران

ملک کم سپه لاته جنگی مست

ترنم نیوش و صراحی بدست

تعداد صفحات: 3 از 12

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

زمان دیرشد، جای تاخیر نیست  
 مبادا که خرگوش آگه شود  
 بتازید بر برنس بسد گهر  
 به ایجاب حرف صلاحی که بست  
 بقصد شبیخون شب چون خروس  
 محمد امین خان و عبدالسلام  
 دگر خان عبداللہ نره شیر  
 روان در زمان با سه صد کس شدند  
 چو بشنید برنس به گردن فتاد  
 به بیچارگی با دل داغ داغ  
 دویدن ستادن نشستن گرفت  
 تمنای رفتن به سوراخ مار  
 دلیران کابل به سنگ و تبر  
 رسیدند بر برنس کینه جوی  
 تنش رانمودند از تیغ تیز  
 سپس پادگرها در آویختند  
 به برنس صد و پنجه و چارکس  
 به تاراج بردند اسباب و رخت  
 چو خشم خود آتش برافروختند  
 در آن خانه چون بولهب سوختند<sup>۶</sup>

### سهم زنان کابل در قیام

شاه شجاع وقتی از قتل برنس و آتش زدن خانه و منزل او توسط مبارزین مطلع شد، نایب محمد شریف خان را در رأس سپاهی برای سرکوبی قیام کنندگان از بالا حصار فرستاد. چون این سپاه به داخل شهر رسید، مورد هجوم شهریان کابل واقع شد:

چو لشکر به بازار کابل تمام  
 زن و مرد و پیر و جوان سو بسو  
 هژبران کابل پس و پیش راه  
 نمودند در کوچۀ تنگ بند  
 بهر کس فتاد آنچه در دم بدست  
 نهانی غزالان نخجیر گیر  
 در آن جنگ آشفته چون ماده شیر  
 زهر روزن و برزن و پیش طاق  
 یکی رافگندی، سنگی به سر  
 یکی را کاسه ای از هوا  
 یکی خمره گاو دوشه به دست  
 دگر را شکستند بر سر سبو  
 یکی را بیفتاد طشتی زیام  
 چو سودائیان اهل بازارها  
 درآمد برآمد خروش عوام  
 ستاندند بر برزن و بام و کوی  
 گرفتند بر لشکر کینه خواه  
 ز بام و در و غرفه های بلند  
 بفرق سر خصم سرکش شکست  
 که گاهی شکاری زدندی به تیر  
 زبالا ندیدند بالا و زیر  
 برآمد صدای طراقا طراق  
 که از صدمتش کرده یاد پدر  
 بیفتاد و شد کاسه سر جدا  
 بر آورد و بفرق دشمن شکست  
 که شد حلقه اش راست اندر گلو  
 فتادش ز سرطشت و طشتش زیام  
 به جنگ و جدل با خریدارها

دکاندارگردن زکین برفراشت نمکسنگ و سنگیکه درپیش داشت

چو سنگ فلاخن به میزان نهاد

بیفگند بردشمن بدنهاد (۷)

جنگ آوران پس از آتش زدن خانه برنس و تپاه ساختن لشکر امنیتی بالا حصار، برگدام های غله انگلیس حمله بردند تا برای مصارف مبارزین آذوقه تهیه کنند و در عین حال لشکر فرنگی نیز بدون غله ودانه بماند. در این وقت مکناتن قشون یکهزار نفری برای مداخله فرستاد که در آغاز توانست با آتش باری بر مبارزان افغان از گدامهای غله محافظت نماید، ولی ۳۱ نفر مبارز غلجائی در پناه خندق پناه گرفتند و ناگاه چون بالای آسمانی بر سر دشمن تاختند. بقول حمیدکشمیری:

فتادند آن فوج را در میان  
نکردند بی کشتن ورقص کار  
توگفتی که شمشیر غیب آختند  
تسنی چند را سر بینداختند  
شدند اهل کابل چیره دست  
بیفتاد در فوج ترکان شکست  
فرنگی گریزان و افغان ز پس

شتابان چو دنبال دزدان عسس (۸)

مکناتن وقتی از تاراج گدام غله توسط غازیان مطلع شد، یکی از خوانین غلجائی موسوم به حسن خان رابا پول بفریفت تا قوایش را از تیزین گرفته، به قصد چپاول مردم کابل با خود بیاورد، و وقتی او با قوایش به کابل رسید، مکناتن به اردوی خود امر کرد تا کابلیان را با توپ و خمپاره زیر آتش بگیرد. توپخانه دشمن با شدت تمام به آتش باری پرداخت و گروهی از شهریان کابل شامل زنان و کودکان و پیر مردان را بخاک و خون کشانید:

چو محشر گریزان زهم جمله کس  
به هر کس غم جان خود بود ویس  
زنان سینه کوبان به جوش و خروش  
گریزان و بگرفته طفلان بدوش  
بسی مردم از بیم آن سیل تیز  
نمودند سوی بلندی گریز

### انتخاب محمد زمان خان به پادشاهی و کارنامه بذل و سخاوت او

حمید کشمیری در اکبرنامه اش میگوید: سران مبارزان و بزرگان شهر پس از حملات پیروزمندانه بردشمن جرگه کردند و به اتفاق آراء سردار محمدزمانخان را به پادشاهی خویش برگزیدند، و توسط منادی پادشاهی او را به گوش شهروندان و بالا حصار نشینان رساندند و روحانیون هم بجای نام شاه شجاع، نام زمانشاه را در خطبه های نماز ذکر کردند. حمید کشمیری گوید:

زدل پاک شستند نقش دویی  
مبرا شدند از منی و تویی  
محمد زمان خان نمودند پادشاه  
ز شاهیش دادند بر سرکلاه  
منادی ندا زد به کابلستان  
که شد شه زمان، پادشاه زمان  
شد از بازی چرخ آن جایگاه  
بعینه چو شطرنج جای دوشاه  
شه نو در لطف و احسان گشاد  
به جود و سخا و کرم داد داد  
رسیدند از هر طرف غازیان  
به آن قوم جان باز فرخنده کیش  
به آن قوم جان باز فرخنده کیش  
سه لک داد از مخزن خاص خویش  
به آن قوم نان دهی نیز بسیار کرد  
به زر توده از غله انبار کرد  
پی پختن نان اهل غزا  
دو صد مطبخی داشت دایم بپا

زسیم وزر و اسپ و آلات جنگ

بسی داد نامدردان کار تنگ (۹)

ورود سردار اکبرخان به کابل:

بنابر اکبرنامه، هنگامی که در کابل قیام عمومی مردم برضد انگلیسها اوج میگرفت، آوازه ورود سردار اکبرخان از بخارا به خلم (تاشقرغان) به گوش نواب محمدزمانخان (که اینک به عنوان پادشاه از جانب مجاهدین انتخاب شده بود) رسید. امیر مجاهدین فوراً نامه ای عنوانی سردار اکبرخان نوشت و در پای آن مهر خود و نواب جبار خان را گذاشت و به وسیله پیکی تندرو به خلم فرستاد. وقتی نامه به دست سردار اکبرخان رسید و آن را بخواند، همراه با سردار سلطان احمدخان، پسر عم خود راهی کابل شد و به زودی به کابل رسید. ورود سردار اکبرخان به کابل مصادف به ایامی بود که یک روز قبل از آن عبدالله خان اچکزائی در میدان بی بی مهرو زخم کاری برداشته بود و شهریان کابل در اندوه عمیقی فرورفته بودند، مگر با رسیدن سردار اکبرخان به کابل این اندوه به خوشی و شادمانی عمومی مبدل گردید. بقول حمید کشمیری:

چو اندر حد کابلستان رسید	توگفتی بهاری به بستان رسید
همه پیشوایان فرمانروا	شدندش بفرسنگ ها پیشوا
به هرکوی و برزن که گشته روان	ز مرد وزن و طفل و پیر و جوان
چنان خاست شوردا عا برزمین	که پرسید عیسی چه غوغاست این
چو پیش محمدزمان خان رسید	چو جان تنگ اندر کنارش کشید
نشست و نشستند نام آوران	بگردش چو برگرد مه، اختران
حقیقت زنو تا کهن گفته شد	مسلسل سخن در سخن گفته شد
سرانجام کارش محمدزمان	بگفت ای فرح بخش روح و روان
در این رزم دردست من آنچه بود	نمودم دگر نیز خواهم نمود
به بازوی تدبیر و شمشیر جنگ	شکستم طلسمات اهل فرنگ
ز سرمایه آباد کردم سپاه	فکندم زپا دشمن کسینه خواه
ولی تا مخالف نگرده هلاک	نخواهد شد این کشور از فتنه پاک
دلیرا فگنانند بسیار کس	ولیکن ندارند، سالار کس
مرا قوت شیرگیری نماند	توانائی از ضعف پیری نماند
سزد بر سر کار سر لشکری	جوانی که مانند شیرنری
بود در صف رزم خون ریزتر	ز شمشیر او هوش او تیزتر
کسی جز تو در خیل مردان مرد	نبینم که بتواند این کار کرد

همه شهر و لشکر به فرمان تست

بکن آنچه خواهی که ملک آن تست (۱۰)

سردار اکبرخان در آغاز از قبول این پیشنهاد امتناع ورزید و سران کابل را مورد گلایه و انتقاد قرار داد که چگونه آنها پدرش را در مقابل با دشمن تنها گذاشتند تا مجبور به ترک یار و دیار خود شد و اینک آنچه دیده و می بینند، از دست خود می بینند. خوانین کابل تمام گلایه های سردار را به جا و انتقادات او را معقول دانسته از آنچه رفته بود، اظهار ندامت کردند و سوگند یاد نمودند که از این پس از خط فرمانبرداری عدول نخواهند کرد، به شرط آنکه سردار پیشنهاد آنها را بپذیرد. سردار اکبرخان که پافشاری و تعهد خوانین کابل را چنین دید، لختی خاموش ماند و سرانجام سمت رهبری مبارزان را پذیرفت و مردانه در پیشاپیش سپاه دشمن شکن افغان فرار گرفت که کارنامه های افتخار برانگیزوی در این مختصر نمی گنجد و ایجاب بحث جداگانه را میکند.

### اختلاف نواب محمدزمانخان با نایب امین الله خان:

بعد از تبعید امیر دوست محمدخان به هند، شاه شجاع از نواب محمدزمانخان به عنوان رئیس قبیله بارکزائی خوف داشت. و بنابراین برای تخفیف بارکزائیه و سبک ساختن مقام نواب محمد زمانخان، به نایب امین الله خان لوگری و خاندان او احترام و اعتماد زیاد نشان میداد و در مقابل چشم نواب محمدزمانخان و دیگر سرداران بارکزائی به نایب احترام و تکریم زیاد میکرد و خلعت های بسیار به او و پسرانش میداد و حتی وقتی که انگلیسها و ادار به تخلیه کابل شدند و در اثر فشار ملت بالاخره شاه شجاع حاضر گردید که برای جنگ با قوای انگلیسی مقیم جلال آباد و مقابل با جنرال سیل و جنرال

پالک، از کابل به طرف جلال آباد حرکت کند، پسر خود، فتح جنگ را در بالاحصار قایمقام کرد و نصر الله، پسر امین الله خان لوگری را به نیابت سلطنت انتخاب و برقرار نمود.

این کار شاه شجاع در آخرین روزها و آخرین ساعات سلطنتش چه معنی داشت؟ آیا میخواست با این کار خود حسادت نواب محمدزمانخان را در برابر نایب امین الله خان تحریک نماید و میان امیر مجاهدین و نایب او نفاق و شقاق ایجاد نماید؟ شاید. و آیا نایب امین الله خان در عین حالی که نایب نواب محمدزمانخان، شاه منتخب مجاهدین بود، می توانست در عین زمان نایب و مشاور و دوست نزدیک شاه شجاع نیز باشد؟ آیا او با نشان دادن این سیماهای سیاسی خود میخواست به قول معروف «هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد» کهز ادبر این عقیده است که نایب از طریق نزدیکی باشاه شجاع میخواست او را به ایتلاف با بارکزائیهها و در رأس نواب محمدزمانخان و سایر سران مجاهدین و ادار نماید و سپس مشترکاً در طرد کامل دشمن، که هنوز قسمتی از آنها در جلال آباد و قندهار مستقر بودند کمر بندد.

اینجا سوال پیدا میشود که اگر نایب امین الله خان چنین نیتی داشت، چرا آن را با نواب محمدزمانخان در میان نگذاشته و رضائیت او را بدست نیآورده بود؟ و ادار کردن شاه شجاع برای ایتلاف با بارکزائیهها و سپس آماده ساختن شاه بر ضد انگلیسها کاری بود که امکان آن بسیار بعید به نظر می آمد، زیرا شاه در سایه سرنیزه انگلیسها قدرت را از بارکزائیهها غصب کرده بود و در مواقع مختلف حیثیت و وقار آنها را در انظار دیگران تخریش میکرد و این عمل شاه دره عمیقی از تنفر میان بارکزائیهها و او ایجاد کرده بود، بخصوص که قصداً به جای رهبر مجاهدین یعنی نواب محمدزمانخان، از نایب امین الله خان بیشتر و بر ملا تر تقدیر و تکریم به عمل می آورد. طبعاً چنین روشی حکم نمک پاشیدن بر زخمهای بارکزائیهها را داشت و آهسته آهسته فضای اعتماد و باورمندی نواب محمدزمانخان را نسبت به امین الله خان مکر ساخته رفت. و چنین چیزی راشاه شجاع از خدا میخواست، بخصوص که نایب امین الله خان از نزدیکی باشاه شجاع بدش نمی آمد و از کسب منزلت و قدرت در دربارش راضی معلوم میشد. و این رضائیت خاطر نایب از نفوذ و حاکمیت در دربار وقتی بهتر و بیشتر بر ملا میگردد که چون شاه شجاع توسط شجاع الدوله، پسر نواب محمدزمانخان کشته شد (۱۱)، نایب امین الله خان، فوراً فتح جنگ را از قلعه محمودخان بیات به بالاحصار برده او را بحیث پادشاه و پسر خود نصر الله خان را به حیث نایب او اعلان کرد. این حرکت نایب امین الله خان که بدون رضائیت نواب محمدزمانخان صورت گرفته بود، طبعاً بر نواب محمد زمان خان و هواخواهان او گران آمد و آنها عدم اطاعت خود را از چنین پادشاهی ابراز داشتند.

نایب امین الله خان چون دید که دسته محمدزمانخان با پادشاهی فتح جنگ مخالفت می ورزند، در صدد برآمد تا به پادشاهی فتح جنگ، رنگ و صبغه جرگه قومی بدهد. پس عده ای از متنفذین و سران کابل از قبیل: میرحاجی، نایب حمزه خان، سرفراز خان، امیر اصلان خان قزلباش، قاضی ملانور محمدخان، محمد باقرخان، غلام حسن خان افشار، غلام رسولخان، ملک ظفرخان را با خود هم نظر ساخت تا دریای عهدنامه ای مبنی بر پادشاهی فتح جنگ پسر شاه شجاع امضاء گذارند.

این عهدنامه (یا قطعنامه) به اقوام بارکزائی و وظیفه میداد تا بلاد رنگ به کمک سردار اکبرخان به سوی جلال آباد حرکت کنند و به اقوام پوپلزائی وظیفه می سپرد تا برای اخراج انگلیسها بسوی قندهار بشتابند و اقوام غلجائی و قزلباش و افشار و کابلی را آزاد و مخیر گذشته بود تا با هر که خود خواسته باشند یکجا شوند و یا اینکه بیطرف بمانند و در کابل از امنیت شهر دفاع نمایند. (۱۲)

این فیصله نامه اساساً نمیتوانست زمینه تطبیق داشته باشد و گرچه از مشکل مدعیان سلطنت بگشاید، چه هدف اساسی این عهدنامه دور ساختن رقبای خاندان شاهی از پایتخت و صاف کردن میدان برای اولاده شاه شجاع و نایب امین الله خان بود. و این باریکی را نواب محمدزمانخان بیش از همه درک میکرد و مخالفت خود را با آن ابراز داشت. گذشته از این، اقوام بارکزائی و نیروهای نواب محمدزمانخان بیش از پنج شش هزار نبودند. نواب محمدزمانخان چگونه میتواند با این نیروی اندک برای مقابله با قشون بیست هزار نفری تازه دم جنرال پالک در جلال آباد حرکت کند و شکست قطعی و بدنامی تاریخی را برای خود و اقوام بارکزائی خود کمائی کند؟ در حالی که انگلیسها تنها و تنها دشمن بارکزائیهها و سردار اکبرخان نبودند و انگی افغانستان هم تنها کشور بارکزائیهها و پوپلزائیهها نبود که بایستی تنها همین دوقوم به مقابله بادشمن برمیخاستند و با درک عدم توازن نیروهای خود با دشمن، خود و اقوام خود را تباه میساختند. پس واضح است که نایب امین الله خان از صدور عاجل این عهد نامه (بدون شرکت نماینده بارکزائیهها) نیات و اهدافی داشت که شاید گفته می شود صدیق فرهنگ در مورد وی صادق باشد، آنجاکه مینویسد: «نایب امین الله خان مرد جاه طلبی بود و میخواست پادشاهی در دست شخص ضعیفی باشد که نتواند در برابر خوانین ایستادگی کند و کارها را خودش به عنوان وزیر اداره نماید و برای این منظوری به شهزادگان سدوزائی مایل و به اعاده پادشاهی امیر دوست محمدخان مخالف بود.» (۱۳) به همین دلیل فیصله نامه با اعتراض شدید اقوام درانی و قبیل از همه بارکزائیهها روبرو شد.

بیعت نمودن نواب محمد زمان خان به پادشاهی که پدرش بدست پسر او به قتل رسیده بود، کار بسیار دشواری بود. نایب امین الله خان یک بار دیگر سعی کرد تا به جای پسر خود، وزارت فتح جنگ را به نواب محمدزمانخان واگذارد، ولی این



پیشنهاد او هم پذیرفته نشد. بالنتیجه فتح جنگ فرمانی صادر کرد تا نواب محمدزمانخان و تمام بارکزانیها بلادرنگ کابل را ترک گویند. میردرویش، برادر میرمسجدیخان به شفاعت نزد نایب امین الله خان رفت و دو روز مهلت خواست تا محمدزمانخان برای رفتن آمادگی بگیرد. در اثر رد و بدل حرفهای سخت میردرویش، نایب امین الله خان برآشفته و با سیلی بر روی میردرویش زد. این سیلی بارکزائی ها و هواخواهان شان راچنان به غلیان آورد که بلادرنگ برخانه نایب در بیرون بالاحصار یورش بردند و آن را تاراج کردند و سپس بالاحصار را در محاصره گرفتند. بعدها عده ای از پوپلزائیها و از جمله سردار عبدالسلام خان، پسر سردار محمداکرم خان بامیزائی از بالاحصار بیرون شد و به صف سردار نواب زمانخان پیوست. بدین ترتیب جبهه نواب محمدزمانخان قوت بیشتر گرفت و بر شدت محاصره بالاحصار افزوده شد. سرانجام نایب امین الله خان به نواب محمدزمان خان پیغام فرستاد که بهتر است از جنگ کوچه و بازار و پشت بامهدار گذرد و به میدان بیاید تا زور آزمائی نمایند. نواب محمدزمانخان این دعوت را لیبیک گفت و احوال داد که حاضر است همین فردا در تپه مرنگان باهم دست و پنجه نرم نمایند. (۱۴)

بنابر اکبرنامه، قوای محمدزمانخان شش هزار نفر و قوای نایب امین الله خان به هجده هزار نفر میرسید. (۱۵) جنگ شروع شد و از هر دو طرف گروهی به خاک و خون غلتیدند، در نیمه روز که غلبه بر قوای نواب محمدزمان خان حتمی به نظر میرسید، ناگاه سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان از تیزین وارد کابل شدند و سردار اکبرخان با سیصد سوار خود جانب نواب محمدزمانخان را گرفت و سپاه فتح جنگ و نایب را از پیش برداشت. نیروهای نایب مغلوباً بسوی بالاحصار فرار کردند، و سردار اکبرخان و همراهانش آنان را تا دروازه های بالاحصار دنبال نموده سلاح و مهمات آنها را تصاحب کردند. فتح جنگ و نایب امین الله خان به بالاحصار در آمدند و دروازه ها را از پشت بستند. بالاحصار به محاصره کشیده شد و کار نعب کئی آغاز گردید. نایب امین الله خان که عواقب این جنگ را خطرناک میدید، به محمدشاه خان، دوست صمیمی سردار اکبرخان توصل جست و راه مصالحه پیش نمود.

در اثر میانجی گری محمدشاه خان بابرخیل قضایاچنین فیصله شد که: فتح جنگ پادشاه باشد و سردار اکبرخان وزیر او و برای رفع کدورت و همبستگی بیشتر طرفین، دختر نایب امین الله خان به عقد نکاح سردار اکبرخان در آورده شود. بدین گونه غایله خاموش شد و از این تاریخ به بعد سردار اکبر خان به وزیر محمداکبرخان شهرت یافت. (۱۶)

نواب محمدزمانخان از این فیصله ناراضائی خود را به سردار اکبرخان ابراز داشت، او را از قبول وزارت و خویشی با نایب امین الله خان منع نمود، مگر سردار اکبرخان اظهار کرد که او شرایط صلح را پذیرفته است و نمیتواند از قولش برگردد، بقول حمید کشمیری:

چو شب بسته پیمان سحر بشکنم      چه گوید بر دوستان، دشمنم؟  
درستی گر از عهد خود گم کنم      از این پس چه پیمان به مردم کنم

(۱۷)

با این جواب میانه نواب محمدزمانخان و سردار اکبرخان برهم خورد تا آنجا که هر دو پسر عمو بر روی هم شمشیر کشیدند و سردار اکبرخان غالب شد و نواب محمدزمانخان را بخشید و سپس او را تا بازگشت امیر دوست محمدخان از هند به نیابت از سلطنت کابل ابقا کرد. (۱۸)

بدین سان دیده میشود که نواب محمدزمانخان، یکی از شخصیتهای قابل اعتنا و مهم ملی در دوران جنگ اول افغان و انگلیس بوده است. و در سازماندهی قیام کابل و تشکل نیروهای ملی و مبارزه برضد دشمنان وطن و مردم نقش بسیار تعیین کننده داشته است. و نمی دانم به چه علتی از این پیرمرد جواد و شجاع و وطن پرست که همه دار و ندار خود را در راه طرد دشمن از کشور و پیروزی مجاهدین برانگلیسها صرف کرده، کسی به وجه احسن و کافی یادآوری نکرده است؟ سردار نواب محمدزمانخان در سال ۱۲۶۳ هجری (= ۱۸۴۶ میلادی) از اثر شیوع مرض کولرا در کابل وفات کرد و در مزار عاشقان و عارفان مدفون گشت و این بیت در لوح مزارش منقور است:

عقلم کشیده و دل از صبر کند و گفت

دردا کزین زمانه محمدزمان برفت (۱۹)

یاد و خاطرش به عنوان یک مبارز وطن خواه در جنگ اول «افغان و انگلیس» همواره گرمی باد!

### اعقاب و اولاده نواب محمدزمانخان:

در حالی که قلعه زمانخان در عقب تپه مرنگان واقع در جوار مکروریان اول و باغ نواب در شهر کهنه کابل یادآور نام و نشان این مرد نامی و بلند همت کشور است، جداً ارزشمند آن بودم تا بدانم از اولاده نواب محمدزمانخان کدام اشخاص و خانواده هادر کابل و یا خارج باقی مانده اند. خوشبختانه چندی قبل از داکتر صاحب سید خلیل اله هاشمیان مدیر مجله آئینه افغانستان در امریکا، نامه ای دریافت کردم که در آن شجره خانواده های نواب اسد خان و نواب عبدالصمدخان و نواب



عبدالجبار خان برادران امیر دوست محمدخان در پشت یک ورق بگونه خاکه درج شده بود و من با استناد آن نامه میتوانم از اعقاب و بقایای این خاندان ذیلاً یادآور شوم.

بقول داکتر صاحب هاشمیان، از نواب **اسدالله خان** (پا سردار اسدالله خان) دو پسر بنام های نواب محمدزمانخان، و شکرالله خان به ظهور رسید که از مادران جدا بودند.

از **نواب محمدزمان خان**، نواب محمدزمان خان سه خانم داشت: یکی از طایفه قزلباش و دیگری دختر وزیر فتح خان و سومی از طایفه بهاتی (؟) بود. وی از این سه خانم صاحب هفت پسر شد.

۱- سلطان عزیز خان (صاحب دو پسر بنامهای سلطان احمدخان و سلطان شیردل جان)

۲- زرین الدوله (از خانم قزلباش)

۳- شادوله خان، از دختر وزیر فتح خان (صاحب سه پسر بنامهای محمدشعیب خان و محمدسلیمان خان و محمدابراهیم خان) بود.

۴- شجاع الدوله خان از دختر وزیر فتح خان، آن که به حیات ننگین شاه شجاع در جبه زار سیاه سنگ خاتمه داد. شجاع الدوله خان با بوی بیگم دختر سردار یار محمدخان والی پشاور از دواج کرد و از او صاحب دو پسر شد: یکی بنام امین الله خان یا امین الدوله [که با ۱۳ زن از دواج کرد و ثمره این ازدواجها: ۱۱ پسر و ۱۲ دختر بود] دیده شود سایت

<http://www.royalark.net/Afghanistan/herat-barakzai-nawabi>

مگر داکتر هاشمیان میگوید که، از امین الدوله شش پسر: بنامهای محمدایوب خان، علی جانخان و محمدعلی خان چهره نویس، رسولخان (جیتن)، سردار احمدعلیخان و غلام نقشبندخان به ظهور رسیدند. سردار محمدایوب خان، صاحب سه پسر بنامهای عبدالقیوم خان نوایی، عبدالله نوایی، عبدالعلی نوایی شد. و محمدعلی چهره نویس دو پسر بنامهای محمداسماعیل نوایی و محمدحفیظ نوایی داشت که این آخری صاحب چهار پسر بود. و اما محمداسماعیل نوایی، صاحب دو پسر هر یک: محمدابراهیم نوایی و محمدمسعود نوایی و شش دختر که دوتای آن مستوره جان (خانم داکتر ناصر نوایی) و سامه جان (خانم داکتر سیدخلیل الله هاشمیان) می باشند و چهار دیگر که یکی طاهره جان خانم آقای نبیل مسکینار است و دیگرش گلگمی خانم محمدعلی خان، و عبیده جان و یکی دیگر.

برای اطلاع بیشتر دیده شود سایت <http://www.royalark.net/Afghanistan/herat-barakzai-nawabi>

در این سایت از صدها عضو خانواده نوایی نام برده شده است.

و اما اولاده **شکرالله خان** برادر نواب محمدزمانخان از اینفرار است: شکرالله خان، دوفرزند یکی بنام جنرال غلام حسین خان و دیگری بنام غلام علی خان داشت. غلام علیخان سه پسر بنام های شیرعلیخان و غلام صدیق خان (دگروال) و غلام نبی جان داشت. داکتر محمدناصر نوایی پسر شیرعلیخان است که (باجه داکتر هاشمیان) میشود دگروال غلام صدیق خان و همچنان غلام نبی جان، هر یک صاحب چهار فرزند هستند که نام های شان در یاد داشت نیامده است. و اما از جنرال غلام حسین خان دو پسر بنامهای محمدسرورخان و محمدهاشم خان و پنج دختر بجا مانده است. یکی از دختران او زوجه سردار ایوب خان نوایی (والده محمدقیوم و عبدالله نوایی) بود و دیگری زوجه غلام جیلانی خان چرخ و سومی زوجه سردار جمعه خان اعتمادی بود. از محمدسرورخان یک پسر مانده بنام داکتر ولی نوایی و از محمدهاشم خان نوایی، یک پسرش محمدعالم نوایی والی مزار شریف بود. آقای عبدالله شادکام نوایی (هنرمند خوش آوای رادیو و تلویزیون افغانستان)، پسر مرحوم دگرمن محمدزمان خان نوایی ابن سردار علیجان خان ابن سردار امین الدوله خان از سلسله نواب محمدزمان خان میباشد.

آقای معصوم هوتک از مسکن شجاع الدوله خان در ارغنداب قندهار چنین خبر میدهد: "د نواب محمدزمان خان دکورنی یونیاخ په کندهارکي ماته معلوم دئ. دکندهار ښار جنوب ته دترنک رودپر غاړوباندي دبارکزوکلې پراته دي. د ترنک رود پرجنوبي څنډه باندي لږڅه شرق ته مایل دمیانجوی په نامه یوکلې دئ چي دنواب محمدزمان خان د زوی شجاع الدوله اولاده پکښي ميشته ده. ددغي کورنی متاخر مشر محمداکبرخان نومېدئ چي د حاجي جمال خان نيکه د زیارت په محوطه کي ښخ دئ. دمیانجوی اوسني اوسېدونکي دنوموړي محمداکبرخان د دوو زمانو محمدسرورخان او محمداسلم خان اولاده ده."

و اما اولاده **نواب عبدالصمدخان**: نواب صمدخان صاحب دو پسر بود: یکی محمدغوٹ خان و دیگری عبدالقادرخان. از عبدالقادرخان محمدنادرخان و از او عبدالرزاق خان حامد پدر داکتر صمدحامد به ظهور رسیده بود. از محمدغوٹ خان پسرانی بنامهای تاج محمدخان، و محمداسماعیلخان و فیض الله خان و عبدالله خان و سمندرخان به ثمر رسیدند. از تاج محمدخان، سردار عبدالرشیدخان (وکیل پلخمري) و از او داکتر یحیی رشید به ظهور پیوست. و از محمداسماعیل خان، شاه کوکو (زوجه میرامان الدین خان) و محمدصدیق بدنيا امده اند. از فیض الله خان چهار پسر مانده (نامهای شان بمن نرسیده) و از عبدالله جان، جنرال عبدالغفور (سابق سرویور ظاهرشاه، بعد نایب الجکومه هرات) به ثمر رسید و از

سمندر خان، جنرال محمد عمر خان واز او محمد اکبر خان و غلام دستگیر خان یاور به ظهور رسیدند. از محمد اکبر خان پسرانی بنام داکتر محمد امین و محمد اختر به ثمر رسیدند. داکتر صاحب هاشمیان متذکر شده که نواده های نواب صمدخان عمدتاً در شکر دره شمال کابل زندگی دارند. و یک شاخه از نواده های نواب جبار خان نیز در شکر دره زندگی میکنند.

**نواب جبار خان و اولاده او:**

دانشمند افغان آقای معصوم هوتک در مقاله ای که در باره نواب جبار خان نوشته از قول گادفری **Godfrey**، سیاح انگلیسی (۱۸۰۱-۱۸۶۳) که در سال ۱۸۳۶ مهمان نواب جبار خان در کابل بوده و در قلعه چهاردهی زندگی میکرده مینوسد: "دچاردهی کلای خور کونجه دی. په هر کونج کي یی یو برج ولاردی. یوه دروازه لري او دپوالونه یی دختوډي. په برجانو، فرش اوزینوکي یی لرگي هم کارسوي دي. دنواب (عبدالجبار خان) کورنی دلته اوسي. څلور دېر بنکلي زمان یی په منډه زماخوا ته راغلل اوسمد لاسه یی دخپل ورور عبدالغیاث خان په باب، چی په لودهیانه کي دکپتان وږپه بنوونځي کی درس وایه، پوښتنی شروع کړي. څرنګه چی زه دنوروزیاترو اروپایانو په شان دنواب مېلمه وم، نومی له دغو زلمیوسره زیاته لیدنه کتنه درلوده. په دی څلوروزامنوکي یی مشر عبدالغنی خان دی. څیرک، پښورانده اونجیب هلک دی. ... نواب جبار خان... دڅېرې له مخي پنځه پنځوس کلن ښکارېدی، قدیې تقریباً پنځه اعشاریه نهه فوټه جگ، نسبتاً چاغ سړی و. څیره یی توربخونه اویوڅه بهودوته پاته کېدله. دېر ملایم طبیعت یی درلود. مور یی دپاینده خان په (زنانه وو) کي سرینه وه. ... نواب ته په زلمینوب کي دمحمدعظیم خان توجه زیاته سوه. دخپل سکه ورور چلندی ورسره کاوه او د پیره اسماعیل خان دوالي په توګه یی مقرر کړ. هور یی دپرشهرت وګاټه خوددی وطن دنوروالیانوپه شان یی داخلاص له توره ځان خلاص نه کړای سو. ... د پېرې له حکومته لیري سو. دی دپېر ژرد کابل والی سو. فتح خان پر نواب باندي دده د شهرت له امله شکمن سو او نواب له پېرې څخه کشمیر ته محمدعظیم خان ته پناه ور وړه او هور یی نوموړی بغاوت ته وهڅاوه. ... نواب دوزیر فتح خان درندولو تر وخته په کشمیر کي پاته سو. ددغي پېښي په وخت کي محمدعظیم خان له کشمیره پر کابل باندي مارش وکړ او نواب جبار خان یی دکشمیر د والي په توګه پرېښو. یو کال وروسته نواب دبريالو اوفاتحو سکهانو په واسطه دکشمیر له ولایته وشړل سو. په پای کي دغلجیو حکومت وروسپارل سو چی دکاله یی نوي زره روپی مالیات درلودل. خوله دی مقامه څخه دمحمدعظیم خان د زوی عبیدالله (شایب حبیب الله و، څکه محمدعظیم خان دعبیدالله په نامه زوی ندرلودل) په واسطه لیري سو. په دغه وخت کي دوست محمدخان اونواب جبار خان سره متحد سول او عبیدالله یی له کابله وشاره. نواب ته بیا دغلجیو حکومت ورسید خو دوست محمدخان امیردا حکومت بیرته ځنی واخیست او ورته وپی ویل، ترڅو چی زه په کابل کي یم، تاته به دکاله اویازره روپی مالیات درکوم. پردې مالیاتو سر بېره دنواب دخپلو مخکو عاید هم چی شل پنځه ویش زره روپی کېدی، پر ورزیات سو او دکاله یی ټول عاید تقریباً دسپرزره پنځه سوه پوندو معادل سو.

... له انګرېزانوسره دنواب مینه دده دکرکتر یوه ځانګړې برخه ده. دده مشر زوی عبدالغیاث خان دانګرېزي ژبی دزده کړي په مقصد له څوکلونو راهیسي په لودهیانه کي و. ما یو یا دوه تنه نورونه موندل چی له ده سره دي سیالي وکړای سي خو د نواب مشر ورور دوست محمد به تل پرده باندي په دی خاطر خندل چی دهندوستان حکومت دده له زوی سره دمیلستیا ځانګړی چلند نه وکړی او ګویا دده زوی ټول خرڅ وخراجات یی نه ورکول ... زه دپرخوښ وم چی دنواب له خولی مي د تعارف اومهربانی په رښتیني شرقي توګه اورېدل چی هرڅه چی ده درلودل، هغه زماوه. پخپله وطن هم ګویا ماخپل و. هرڅه چی مي زره غوښتل، کولای مي سول. هرځای چی مي خوښ و، تللای سواي. چی زره مي غوښتل، دهغه ځای نقشه مي اخیستلای سواي او په دی ډول مي ځان بالکل په خپل کور کي باله. ده دټولو هغو اروپایانو نومونه لږ وږ اخیستل چی پخواکابل ته راغلي ول اود ده مېلمانه به ول. ده ټول خپل ملګري بلل. ده لیک لوست نسو کولای او د زیاترو شرفیانو په شان دخپل هیواد په تاریخ هم لږ خبرو....

نواب عبدالجبار خان د سردار پاینده خان (۱۸۰۰-۱۷۵۸ع) څلرم زوی و چی د ۱۱۹۷ هق = ۱۷۸۲ع کال زېږېدلی او په ۱۲۷۰ هق ۷۳ کالوپه عمر مرسوی اود عاشقان و عارفان په مزار کي دخپل ورور نواب محمد زمان خان څنګ ته ښخ دی.

دوفات تاریخي ماده یی کابلي طبیب میرزا عبدالواسع خان داسي ویلي ده:

جبار خان نمود میان جنان مکان

برداشت از میانه سرجان نخست وگفت

په دی بیت کي دوهمه مصرع تاریخي ماده ده چی ابجدی ارزښت یی ۱۲۷۳ کیږي اوله دی عددڅخه چی (دجان) سریعنی (ج = ۳) د "برداشت" په قرینه تقریق سی، بیوزر دوه سوه او یا پاتیری اوداکال په قمری حساب دنواب عبدالجبار خان دمریني کال دی. دنواب عبدالجبار خان مورکوهستانی (سریته) وه. مرحوم غلام محمد غباردی دامیر دوست محمدخان "علایی" ورور بللی دی (افغانستان در مسیر تاریخ - ۵۱۶ مخ) ده اته ودونه کړي وه چی یوه ښځه یی قزلباشه، دوي یی هندوستانی، دوي یی پولزی، دوي یی بارکزی، او وروستی یی کشمیری و. له دوی څخه یی دیارلس زمان پاته سول چی نومونه یی دادي: عبدالروف خان، عبدالرحیم خان، عبدالشکور خان، عبدالغفار خان، عبدالرحمان

خان، عبدالغني خان، عبدالغياث خان، شاه مردان خان، علیمردان خان، عبدالقيوم خان، محمداکبر خان، محمدافضل خان اوحبيب الله خان. (۲۰)

داکتر صاحب هاشمیان در آخرین یادداشتی که برای من فرستاده اند، بعد از تجدید نظر بر شجره خاندان نواب زمانخان متذکر شده اند که: نواب جبار خان پسرانی بنام های محمداکبر خان و محمدافضلخان و عبدالغنی خان و عبدالغیاث خان و حبيب الله خان داشت. داکتر صاحب هاشمیان میگوید: درباره نواده و اعقاب نواب جبار خان معلومات کافی در دست نیست و از این خاندان کدام سردار نامدار بیرون نیامده، مگر یک عده از نواده های نواب جبارخان در منطقه تاتنگ Tatang مربوط ولسوالی سرخ رود ننگرهار و همچنان در چهاردهی کابل و برخی هم در شکر دره زندگی دارند. سردار عزیزخان والی فراه و بعد والی بلخ (شخصیت بسیار پاک نفس بود)، و حبيب نوابی والی فراه و احمدکریم نوابی (فعالمامور وزارت خارجه) و احمدولی نوابی (هنرمندان خوش آواز و بلند آوازه رادیو تلویزیون افغانستان) از اولاده های نواب جبار خان اند.

داکتر صاحب هاشمیان در مورد حیدر سلیم و خواهرش خانم سلما متذکر شده اند که، آقای حیدر سلیم و سلماجان خواهرش) هر دو از هنرمندان خوش آوا و خوش نام کشور (فرزندان مرحوم سردار محمدطاها خان این سردار محمدابراهیم خان) برادر استاد بریشنامرحوم) میباشند که از طریق سردار امیرمحمدخان این سردار محمدعلیخان این سردار پیرمحمدخان) از جمله سرداران پشاور (به سردار پایندخان میرسند. سردار محمدعلیخان با فاطمه جان دختر امیردوست محمدخان (معروف به فاطوجان) ازدواج کرده بود. محمدابراهیم پدرکلان حیدر سلیم نیز با دختر سردار محمدیوسف خان این امیردوست محمدخان ازدواج کرده بود و مرحوم استاد رفیق صادق نیز از طرف مادر، به سردار محمدیوسف خان این امیردوست محمدخان میرسید. شاید نجیم نوابی هنرمندخوش صدای رادیو و تلویزیون افغانستان نیز منسوب به همین خاندان باشد؟ (۲۱)

یاد این همه عزیزان گرامی باد. و از محترم داکتر صاحب هاشمیان که مرا در ضبط اسامی اعقاب خاندان نواب زمان خان و دیگر نوابان محمدزائی یاری رسانده است مشکور و ممنونم امیدوارم کسانی که در ضبط نام و نسب شان اشتباهی رخ داده باشد برای اصلاح و تکمیل شجره خاندان نواب زمانخان نویسنده را کمک کنند. شماره تماس با من اینست

0046-31 533715.

### مآخذ و رویکردها:

- ۱\_ اکبرنامه، چاپ ۱۳۳۰ ش کابل، ص ۱۳۷
- ۲\_ اکبرنامه، ص ۱۳۸
- ۳\_ همانجا، ص ۱۳۹
- ۴\_ همانجا، ص ۱۳۹
- ۵\_ همانجا ص ۱۴۰-۱۴۱
- ۶\_ همانجا، ص ۱۴۴-۱۴۶
- ۷\_ همانجا، ص ۱۴۷-۱۴۸
- ۸\_ همانجا، ص ۱۵۰-۱۵۲
- ۹\_ همانجا، ص ۱۵۲-۱۵۴
- ۱۰\_ همانجا، ص ۱۷۴-۱۷۵
- ۱۱\_ کاندیدای اکادمیسین سیستانی، دونا بغه نظامی، سیاسی افغانستان، در نیمه قرن نوزده، چاپ ۱۳۷۸ ش، ایران، ص ۳۶۲،
- ۱۲\_ کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۳۲۴-۳۲۶
- ۱۳\_ فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، طبع امریکا، ۱۳۷۶، ص ۱۹۲
- ۱۴\_ سیستانی، دونا بغه نظامی، سیاسی افغانستان، در نیمه قرن نوزده، چاپ ایران، ص ۳۳۵-۳۳۶
- ۱۵\_ اکبرنامه، ص ۱۰۰
- ۱۶\_ سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۵، ۱۸۳، بالاحصار کابل، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۳۴
- ۱۷\_ اکبرنامه، ص ۲۲۱-۲۲۳
- ۱۸\_ سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۵
- ۱۹\_ سراج التواریخ، همان جا
- ۲۰\_ افغان- جرمن آنلاين، فیروزی ۲۰۰۹، مقاله نواب عبدالجبار خان
- ۲۱\_ یادداشتهای شجره نمای داکتر سیدخلیل الله هاشمیان برای نگارنده

